

استبداد و اتم خواهی در برابر ملی شدن نفت

در میان انواع اظهارنظرهای سیاسی و گاه فنی پیرامون مسائل اتمی ایران، دیدگاه‌های مطرح می‌شود که لازم می‌آید به آن‌ها نگاهی عمیق‌تر بشود. منظور نه آن دیدگاه‌هایی است که عمدتاً بر مبنای جنگ و ایجاد هیجان در میان مردم مطرح می‌شود و رویکرد اصلی آن قبضه قدرت در حاکمیت است، بلکه آن دیدگاه‌هایی است که از سر دلسوزی و دفاع ملی مطرح می‌شود. از جمله، این دیدگاه که "چون دولت کنونی در ایران دولتی غیردمکراتیک است، بهتر است چنین دولتی اصلاً فناوری هسته‌ای در اختیار نداشته باشد، زیرا احتمالاً از آن، یا قدرت ناشی از آن برضد ملت خود استفاده خواهد کرد."

این دیدگاه که در بسیاری از مقالات طرفداران اصلاحات در این هفته‌ها مطرح شده برای پاسخ و مقابله با "تبلیغات اقتدارگرایان" برای دستیابی به فناوری هسته‌ای مطرح می‌شود. آنها نیز به اشتباه "اتم خواهی" را با "ملی شدن نفت" مقایسه می‌کنند، همانگونه که جناح راست و مستبد جمهوری اسلامی می‌کند. و مخالفت خود را با اتم خواهی جناح راست به مخالفت به "ملی شدن نفت" می‌کشانند و استدلال می‌کنند که با ملی شدن صنعت نفت نیز "قدرت ناشی از پول نفت که به جیب دولت مرکزی رفت" و به "ابزار حکومت برای سرکوب و تحمیق توده‌ها" تبدیل شد و اثر تشدید کننده در "ملی" نشدن دولت در ایران را در پی داشت.

این نوع استدلال طرفداران اصلاحات و همه آن‌ها که از گسترش سایه استبداد و سرکوب نگرانند، از پایه و اساس منحرف است و به همین دلیل نیز نتیجه حاصل از آن نه منطقی است و نه در خدمت مصالح ملی. در درجه نخست، ناپیدا بودن نقش مردم و منافع اقشار مختلف اجتماعی و حضور و آگاهی آنها از آنچه «منافع ملی» عنوان می‌شود ضعف بزرگ این نوع استدلال‌هاست. یعنی يك جنبش اجتماعی آگاه از منافع ملی در دهه 30 را با يك ترفند سیاسی مقطعی حکومتی مقایسه می‌کنند، ترفندی که می‌خواهد با ملی اعلام کردن فناوری هسته‌ای اهداف نظامی برای تولید بمب اتمی را در پشت آن پنهان کند.

تا آنجا که به ملی شدن صنعت نفت مربوط می‌شود، مسئله کاملاً برعکس است. نیروهایی که برای ملی شدن نفت مبارزه کردند نمایندگان قشرها و طبقات ملی و دمکراتیک جامعه ایران بودند. (در این زمینه که چگونه قشرهای مختلف جامعه ایران در سال‌های میانی و پایانی دهه بیست خورشیدی بر سر ضرورت ملی شدن نفت ایران به اشتراك نظر و منافع رسیدند می‌توان، از جمله مراجعه کرد به کتاب ممنوع الانتشار "تجربه 28 مرداد" نوشته زنده یاد فرج الله میزانی- جوانشیر) اما مبارزه نیروهای ملی و دمکراتیک جامعه ایران نتوانست به دلایل مختلف به نتیجه قطعی برسد. نفت ایران هرگز بطور کامل ملی نشد و بدلیل ساختار نواستعماری مناسبات اقتصادی بین المللی، دولت و اقتصاد در ایران همچنان، در مناسبات جهانی، دولت و اقتصادی وابسته باقی ماند. این نیروهای جهانی به همان شکل که در مبارزه با ملی شدن صنعت نفت و پیروزی کودتای 28 مرداد ذینفع بودند و بسود برقراری مجدد استبداد دخالت کردند در حفظ حکومت برآمده از کودتا نیز نفع داشتند. علت طولانی شدن استبداد پس از کودتا به هیچوجه با ملی شدن صنعت نفت و قدرت اقتصادی دولتی ناشی از آن در ارتباط نیست. برعکس، دقیقاً مربوط است به شکست ملی شدن واقعی نفت، عدم امکان استفاده از درآمد آن برای توسعه واقعی ملی و پیوند تنگاتنگ میان ادامه يك حکومت فاسد استبدادی با منافع شرکت‌های بویژه نفتی و دولت‌های بزرگ سرمایه داری، در جهان دهه‌های پنجاه تا هفتاد میلادی، یعنی با جهانی که عمدتاً زیر سلطه همین شرکت‌ها و دولت‌ها بود. در همین دوران پس از 28 مرداد علیرغم آنکه بخشی از درآمد نفت ظاهراً به دولت ایران تعلق داشت ما به لحاظ سطح دمکراسی دوره‌های مختلف را شاهد بودیم. مثلاً سال‌های 38 تا 42 که بدلائل

مختلف داخلی و رقابت‌های جهانی موضع دیکتاتوری در داخل ایران تضعیف شد، در حالیکه قدرت اقتصادی دولت و درآمد نفت تغییر خاصی نکرده بود. برعکس پس از سال 1352 و افزایش جهشی درآمد دولت از نفت شاهد بروز شکاف در ساختار دیکتاتوری می‌شویم. در دوران پس از انقلاب، بدون آنکه در قدرت درآمد نفتی دولت تغییر معناداری بوجود آید دوره‌های مختلفی را در رابطه با سطح آزادی‌های سیاسی مشاهده می‌کنیم.

برقراری ارتباط مستقیم میان قدرت اقتصادی دولت و دیکتاتوری سیاسی، که در پشت استدلال اصلاح طلبان نگران استبداد خود را نشان می‌دهد، از اندیشه‌هایی است که در سالهای اخیر تحت تاثیر هجوم تبلیغاتی و ایدئولوژیک نئولیبرالیسم اقتصادی در سطح جهانی ترویج می‌شود و هدف آن توجیه و اگذاری قدرت به صاحبان سرمایه‌های بزرگ است. البته نئولیبرالیسم خواه ناخواه در زمینه تمرکز ثروت و قدرت اقتصادی در بخش خصوصی و در نتیجه دیکتاتوری سرمایه، که امروز مثلاً در کشور ما بیداد می‌کند و راه را برای شعارهای عوام‌فریبانه‌ای از نوع شعارهای انتخاباتی احمدی نژاد باز می‌کند، مطلقاً سکوت می‌کند. آنچه در این زمینه درست است آن است که تمرکز درآمد نفت در کشوری مانند ایران، نه در لحظه، بلکه در درازمدت و بعنوان يك امکان تاریخی، راه را برای استقلال محدود و نسبی دولت از طبقات اجتماعی، برای يك دوران معین، بازتر می‌کند. اما در هر حال افراد و نیروهائی که دستگاه دولتی را در اختیار می‌گیرند، هرگز نمیتوانند بطور کاملاً مستقل از طبقات اجتماعی این دستگاه را در اختیار بگیرند یا بدون جلب پشتیبانی طبقات اجتماعی این دستگاه را در دستان خود حفظ کنند. ولی وجود درآمد نفت امکان و بستری است برای این استقلال نسبی و محدود، بستری که درون آن تحولات اجتماعی درازمدت صورت می‌گیرد و به هیچوجه قادر به توضیح دلایل این یا آن تحول منفی و ارتجاعی در سمت تشدید دیکتاتوری، در این یا آن شرایط معین و لحظه مشخص، نیست. بعبارت دیگر میان افزایش و کاهش قدرت اقتصادی دولت و تشدید یا تضعیف دیکتاتوری سیاسی هیچ رابطه مستقیمی نمیتوان برقرار کرد. نمونه آن دولت سالوادور آلنده در شیلی است که يك دولت سوسیالیستی و دمکراتیک بود که به ملی کردن و افزایش قدرت اقتصادی دولت دست زد بدون آنکه کارکرد دمکراتیک آن دچار اختلال شود در حالی که برعکس دولت دیکتاتوری پینوشه بزرگترین لیبرالیزاسیون اقتصادی آمریکای لاتین را در این کشور پیاده کرد. در شرایط خاص شیلی پایه دیکتاتوری دولت اتفاقاً و دقیقاً بر روی همین اقشاری قرار داشت که از لیبرالیزاسیون و خصوصی سازی اقتصادی ذینفع می‌شدند. انگیزه‌ها و نگرانی‌های مخالفان معرفی "پرونده اتمی" به عنوان "پرونده ملی" و سرنوشتی که کشور ما بدان کشانده می‌شود کاملاً قابل درک است، اما ریشه وضعیت کنونی پرونده هسته‌ای ایران را نمیتوان در افتادن به دنبال تبلیغات "اقتدارگرایان" و مقایسه‌های بی‌معنا و عوام‌فریبانه آنان با ملی شدن صنعت نفت جست. ریشه آن را در پژوهش يك سلسله عوامل و بویژه در بررسی ماهیت، منافع و محاسبات سیاسی نیروهائی باید جستجو کرد که می‌خواهند پرونده هسته‌ای ایران را به يك پرونده ملی تبدیل کنند، زیرا تصور می‌کنند از این طریق یا می‌توانند قدرت را حفظ و تحکیم کنند یا می‌توانند کاملاً آن را در اختیار گیرند. این نیروها بیش از آنکه به قدرت اقتصادی ناشی از نفت بیاندیشند به ابزاری دیگر و نوعی دیگر و در دسترس تر از قدرت می‌اندیشند: "سلاح" و نیروی نظامی.